**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14030203**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما در مورد اشتراط قصد قربت در زکات صحبت می‌کردیم، یکی از استدلالاتی که در این مورد بود به حدیث بُنِیَ الاسلام علی خمس بود. یکی دو تا نکته مکمل آن مطلب عرض کنم و بعد وارد بحث‌های بعدی بشویم. ما عرض کردیم که این کلمۀ ولایت که در این روایت وارد شده ولایت جزو اصول دین نیست، این ولایت جزو فروع دین است همان تولی است که، تولی و تبری که جزء فروع دین تلقی می‌شود. نگاه می‌کردم دو تا عبارت قشنگ در این مورد دیدم به خصوص یک عبارتش خیلی قشنگ است عبارت مرحوم طریحی در مجمع البحرین، جلد ۱، صفحۀ ۴۶۲ می‌گوید: «" بَنِي الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَ" منها الولاية." الولاية" بالفتح: محبة أهل البيت و أتباعهم في الدين و امتثال أوامرهم و نواهيهم، و التأسي بهم في الأعمال و الأخلاق، و أما معرفة حقهم و اعتقاد الإمامة فيهم فذلك من أصول الدين لا من الفروع العملية.»

آن که در این روایت هست این معناست که جزء فروع دین است نه آن معرفت حقهم و امثال اینها، مجمع البحرین، جلد ۱، صفحۀ ۴۶۲.

البته مرحوم مجلسی تصور کرده که این ولایت به معنای اصول دین است و افتاده به دست انداز که این را چجوری معنا بکنیم و از یک طرف این چه شکلی است، شاید تقیه‌ای بوده و چی بوده، مراجعه کنید یک مقداری ایشان توجه به نکتۀ بحث نکرده به دست انداز افتاده.

آقای حائری در الحاکمیة فی الاسلام، صفحۀ ۱۷۹ کلام مرحوم مجلسی را که آوردند ذیلش عبارتی دارند که مجموعا عبارت خوبی است هرچند بعضی نکات آن عبارت طریحی خیلی بهتر است ولی بعضی نکات را ایشان در این عبارتشان گنجاندند. یکی اینکه ایشان می‌گوید «التدبّر في مفاد هذا الحديث الشريف»، بعد از کلام مجلسی می‌گوید:

«أقول: إنّ التدبّر في مفاد هذا الحديث الشريف يشرّفنا على القطع بأنّ المراد من «الولاية» التي هي أعظم الأمور الخمسة هو: اتخاذ الولي دليلا و قائدا في جميع الأمور»

این تعبیر اتخاذه ولیا در دو جا شبیه این تعبیر را من دیدم دو تا عبارت، یکی در کتاب المحکم، جلد ۱۰، صفحۀ ۴۵۸، تولّاه را معنا می‌کند اتخاذه ولیا و انه، بعدش هم عبارت این هست، تولاه اتخذه ولیا و انه لبین الولاة، تلفظش چه شکلی است نمی‌دانم، و الولیة و التولی و الولا و الوِلایة و الوَلایة، در المحکم، جلد ۱۰، صفحۀ ۴۵۸ آمده که لسان العرب هم همان عبارت محکم را آورده. لسان العرب می‌دانید در واقع مجموعۀ کتاب‌های لغوی قبلی را، عین همان عبارت‌ها را می‌آورد.

یک چیز جالب دیدم برایم جالب بود، خلیل در کتاب العین یک عبارتی دارد که این عبارت در کتاب‌های لغوی بعدی نیامده، تنها کتابی که این را آورده محیط صاحب بن عباد هست، احساس می‌کنم نیاوردنش بودار است، الموالاة اتخاذ المولیٰ، من فکر می‌کنم اینها به خاطر اینکه وال من والاه را جور دیگر معنا می‌کنند این عبارت را نیاوردند، موالات، اللهم وال من والاه یعنی کسی که او را مولای خودش قرار بدهد خدا او را دوست بدار یا یاری‌اش کن یا من، این موالات اتخاذ المولا را فقط در کتاب العین، جلد ۸، صفحۀ ۳۶۵ دیدم و در کتاب‌های بعدی هم فقط در محیط صاحب بن عباد بود، صاحب شیعه است، یک مقداری اینکه افراد این را نیاوردند خیلی بودار است که چرا این را نیاوردند، محیط، جلد ۱۰، صفحۀ ۳۷۹. علی ای تقدیر این تعبیری که در روایت زراره هست، این را البته آقای حائری که آن عبارت را آوردند که حالا بقیه‌اش را می‌خوانم در ذیل بنی الاسلام علی خمس همان روایت زراره این را آوردند، روایت زراره که دیروز عبارتش را خواندم، در آن می‌گوید که: «أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُوَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ لَهُ عَلَيْهِ»

مراد ذیل این، این را ایشان دارند توضیح می‌دهند. بعد ایشان می‌گوید که مراد از ولایت التی هی اعظم امور الخمسة هو اتخاذ الولی ولیا و قائدا فی جمیع الامور و هذا عمل اعتقادی. این تعبیر قشنگی نیست عمل اعتقادی، این عمل اعتقادی به آن معنا نیست، یک نوع جزء فروع دین هست، یک نوع بیعت با امام است، این را می‌خواهم بگویم، یجب علی کل مسلم معترف بدین کسائر واجباته و منه الاربعة المذکورة الصلاة و الزکاة و الصوم و الحج، بعد می‌گوید غایة ما هناک انه عمل اعتقادی یطبع الاعمال البدنیة و وحدة السیاق تدل انّ جمیعها من وظیفة المکلفین و معنا اتخاذ الولی لزوم طاعته فی کل فعل و ترکٍ من دون استثناءٍ بحیث یکون جمیع اعماله بدلالة الولی کما نص فی هذا الحدیث، تعبیرات به نظرم دقیق نیست، آن چیزی که دقیق هست یعنی من خودم را، آن را ولی خودم بدانم یعنی بیعت کنم با امام و تصمیم بگیرم، این تصمیم به معنای اعتقاد نیست، تصمیم مرحلۀ بعد از اعتقاد است، اعتقاد یک چیزی هست که انسان ممکن است به طور قهری، عرض کردم امر غیر اختیاری باشد، نه خودش را ملزم بکند، ملزم کردن خود به اینکه دستوراتی که ائمه علیهم السلام می‌دهند آنها را اطاعت کند، الزام النفس باطاعة الولی، اتخاذ الولی ولیا به همین معناست، یعنی من خودم را در قید اطاعت ولی قرار بدهم، اینجوری. یک صحبتی در جلسۀ قبل بود که آیا این معنای ولایت که در این حدیث شریف آمده است آیا این تعبدی است یا توصلی است؟ و آیا می‌توانیم از این کلمۀ وِلایت یا حالا وَلایت شاید درست باشد که در این حدیث وارد شده شاهد بگیریم برای تعبدی بودن زکات و اشتراط قصد قربت در زکات، ما عرض می‌کردیم که حالا ابتداءً یک بحثی را طرح کردم، یک مقداری این بحث من بیشتر بازش بکنم در فرق تعبدی و توصلی، ما عرض کردیم که تعبدی و توصلی فرقش در این نیست که غرض آمر در امر در تعبدی تحقق مأمور به از غیر طریق امر باشد، این اصلا معقول نیست، غرض از هر شیءای آن چیزی هست که آن شیء در طرق حصولش واقع می‌شود، در مسیر حصولش، اصلا غرض از امر به صلاة نمی‌تواند حصول حصه‌ای از صلاة باشد که این امر در مسیر حصولش قرار نگرفته باشد. حتی در توصلیات هم امر مثلا به صدقه که اگر بگوییم توصلی است یا یک مثال توصلی روشن بزنیم امر به صلۀ رحم مثلا، امر به صلۀ رحم برای این هست که آن حصه‌ای از صلۀ رحم تحقق پیدا کند که این امر ما در سلسلۀ علل تحققش واقع هست، پس فرق تعبدی و توصلی چیست؟ می‌گویند فرق تعبدی و توصلی در غرض امر نیست، در غرض اوّلیه است. ما یک غرض اوّلیه داریم، یک غرض امر داریم. غرض اوّلیه منشأ می‌شود که در بعضی موارد امر را ایجاد کند، غرض امر در طول غرض اوّلیه است، من مثلا تشنه‌ام است می‌خواهم سیراب بشوم، چون احتمال می‌دهم که از غیر طریق امر من این آب برای من حاصل نشود می‌گویم که برای من آب بیاورید، این آب آوردن خودش این امر خودش موضوعیت ندارد که حتما آب آوردن از طریق این امر باشد، نسبت به آن غرض اوّلیه بنابراین اگر از غیر طریق امر هم آب آوردن تحقق پیدا بکند یک لیوان آب پر کند بگذارد جلوی من، یا مأمور بدون توجه به اینکه من امر کردم همینجور به خاطر مثلا علاقه‌ای که به من دارد یا هر علت دیگری یک لیوان، از قیافه‌ام نگاه کند دیده خیلی تشنه‌اش است یک لیوان بردارد بیاورد جلوی من بگذارد، خب این غرض امر حاصل نشده، ولی امر هم ساقط می‌شود، نکته‌ای که وجود دارد این است که چون در واقع روح اوامر توصلی به اوامر مشروط هست، روح اوامر توصلی این هست که اگر آن غرض اوّلیه از غیر طریق امر حاصل نشد شما از طریق امر او را حاصل کنید، بنابراین اگر از غیر طریق امر حاصل شد امر ساقط می‌شود نه به خاطر اینکه امتثال تحقق پیدا کرده، به خاطر اینکه امتثال موضوعیت نداشته، امتثال برای این بوده که آن غرض اوّلیه تأمین بشود، خب اگر غرض اوّلیه از راه دیگر هم تأمین شد طبیعتا امر ثابت است، لا لتحقق غرض الامر بل لتحقق الغرض الاوّلیه.

اما در بحث اوامر تعبدی، البته در تعبدیت لازم نیست حتما محرک من امر باشد، تعبدی گفتند دیگر، در تعبدی محرک من باید انگیزۀ الهی باشد، اضافۀ به مولیٰ داشته باشد، تعبدی آن چیزی هست که من آن عملی را که انجام می‌دهم به خاطر خدا انجام می‌دهم حالا توجه به امر داشته باشم نداشته باشم خیلی مهم نیست، تفاوت تعبدی و توصلی در این هست که در توصلی در غرض اوّلیه اضافۀ به مولیٰ نخوابیده، ولی در تعبدی در غرض اوّلیه اضافۀ به مولیٰ خوابیده به طوری که اگر مأمور به بدون اضافۀ به مولیٰ حاصل بشود اصلا غرض اوّلیه حاصل نشده به خاطر همین امر ثابت نمی‌شود، آن غرض اوّلیه این هست که این مأمور به عن اضافةٍ الی المولیٰ حاصل بشود، اگر عن اضافةٍ الی المولیٰ حاصل نشود غرض اوّلیه هم حاصل نشده، نه تنها غرض امر حاصل، البته غرض امر هم قهرا حاصل نشده، چون غرض امر نوع خاصی از اضافۀ به مولیٰ هست که آن اضافۀ به مولی عن طریق الامر است، در عبادی‌ها نمی‌خواهیم بگوییم حتما باید از طریق امر حاصل بشود ولی به هر حال باید، اگر از طریق امر حاصل بشود طبیعتا غرض امر هم حاصل شده آن غرض اوّلیه‌ هم حاصل شده. بنابراین تفاوت بین عبادی و غیر عبادی در این هست که در عبادی مأمور به اگر حاصل بشود من غیر اضافة الی المولیٰ این غرض اوّلیه تأمین نشده، چون غرض اوّلیه تأمین نشده امر سر جای خودش باقی است.

یک نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است این را توجه بفرمایید، اگر حالا در خود آن مأمور به یک چیزی باشد که اضافۀ به مولیٰ مأمور به باشد، اصلا امر به اضافۀ به مولیٰ شده باشد، فرض کنید اطیعوا الله، اطیعوا الله می‌گوید اطاعة الله را بکن، این اطاعة الله را بکن این تعبدی است یا توصلی است؟ این بستگی دارد که ما تعبدی را چی معنا بکنیم؟ اگر تعبدی را آن چیزی معنا کنیم که به صرف حصول مأمور به حاصل نمی‌شود، تعبدی نیست، چون این به صرف حصول مأمور به حاصل می‌شود، چون اصلا در مأمور به این اخذ شده، قوام مأمور به به آن هست، این یک بحث لفظی است حالا من اینکه می‌خواهم این تفکیک را قائل شدم نکته‌ای دارد آن نکته این است ببینید مرحوم آقای خویی استدلالی که به حدیث بنی الاسلام کردند این استدلال بر پایۀ این هست که وحدت سیاق اقتضا می‌کند که این ۵ تا به یک شکل باشند، در نماز، روزه، صوم، حج، قصد قربت خارج از مأمور به اصلی است، یعنی صوم می‌تواند با قصد قربت باشد می‌تواند با قصد قربت نباشد، روزه می‌تواند با قصد قربت باشد، می‌تواند با قصد قربت نباشد. ولی ولایت، ولایت یعنی چی؟ یعنی شما رضایت خداوند را از طریق عمل به دستورات ولی احراز کنید.

**شاگرد:** این از لغت در می‌آید؟

**استاد:** نه اصلا اتخاذه ولیا لله، نه اصلا ولی مراد این است، ولایت یعنی او را ولی که خدا او را مفترض الطاعة قرار بدهد. این عبارت روایت را توجه بفرمایید، در واقع «لَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُوَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ لَهُ عَلَيْهِ» یعنی چی؟ یعنی امتثال‌هایی که می‌خواهد بکند امتثال اوامرش از طریق ولایت باشد، یعنی در موضوعش امتثال خوابیده، امتثال به شکل خاص. امتثال به شکل خاص یعنی اینکه انسان الطاعة للامام بما انه ولی الله، نه اینکه امام علی بن ابیطالب بما هو علی بن ابیطالب، نه، اتخاذ الولی ولیا لله، یعنی من می‌گویم آقا من قبول دارم که امیر المؤمنین مفترض الطاعة من الله است و می‌خواهم به این افتراض الطاعه‌اش عمل کنم، امتثال کنم فی امر الدین ازش تبعیت کنم. این مفهوم اصلا بدون قصد قربت نمی‌تواند تحقق پیدا کند، تحقق این با قصد قربت است، یعنی قصد قربت جزء مقومش است، نتیجةً این می‌شود ببینید یک بیان، یک اشکالی حاج آقا و آقای هاشمی به آقای خویی کردند که اصلا وحدت سیاق دلیل بر این نیست که از همه جهات مثل هم باشند، ممکن است تعبدی و توصلی کنار هم آورده بشود همه هم بُنِیَ الاسلام باشد که حاج آقا مثال جهاد می‌زدند که عرض کردیم در بعضی از نقل‌های بُنِیَ الاسلام اصلا جهاد هم آمده، آن بُنِیَ الاسلام علی عشرة اسهم جهاد هم آمده، خب آن یک اشکال که گفتیم اشکال درستی هم هست، ما حالا از این اشکال رفع ید کردیم، گفتیم که نه ظهور وحدت سیاق این است که به همان شکلی که آن مثلا اشیاء هستند این هم به همان شکل باشد، این ولایت قطعا با آن ۴ تا فرق دارد، سیاقش فرق دارد، چون آن ۴ تا باید علاوه بر آوردن متعلق یک چیز زائد هم باید بیاورید، یعنی وحدت سیاق اینجا قطعا به هم خورده، چون آنها می‌گوید که شما تنها به آوردن متعلق کافی نیست، باید علاوه بر آوردن متعلق یک چیز دیگر هم ضمیمه‌اش کنید، در ولایت قطعا اینجور نیست، هم متعلقش بیاید کافی است، پس بنابراین ما ممکن است اینجوری بگوییم، بگوییم که زکات هم مثل ولایت باشد که آوردن متعلق کافی باشد، اگر زکات اینجوری، بگوییم زکات هیچی درش شرط نیست جز آوردن متعلقش، این زکات با ولایت مثل هم می‌شوند دیگر. یعنی زکات را اگر بخواهیم شبیه ولایت کنیم ممکن است نتیجۀ شبیه بودنش با ولایت عدم اعتبار قصد قربت باشد، برعکس دقیقا. بگوییم زکات چون در ولایت چیزی غیر از آوردن مأمور به شرط نیست زکات هم همینجور، زائد بر متعلق چیزی شرط نیست، پس نتیجه‌اش این می‌شود زکات اصلا قصد قربت درش شرط نیست نتیجۀ برعکس می‌دهد، یعنی اگر بخواهیم اینجوری نتیجه بگیریم. تفاوتش با صلاة این است، صلاة اگر به صلاة بخواهید مقایسه کنید صلاة قصد قربت زائد بر آن مأمور به هست، بنابراین ممکن است می‌گوییم چون در صلاة علاوه بر آوردن متعلق قصد قربت هم به عنوان شرط زائد شرط است وحدت سیاق اقتضاء می‌کند که در زکات هم علاوه بر آوردن متعلق یک چیز زائد هم شرط باشد. این بیان در مورد صلاة اگر تمام باشد در مورد چیز برعکس نتیجه می‌دهد دقیقا. عرض من این است نتیجۀ بحث این تقریبی که هست بحث اینکه حالا تعبدی یا توصلی اسم تعبدی را کجا می‌گذارید اسم توصلی کجا می‌گذارید این مهم نیست، این است که خیلی نمی‌خواهم، برای ما مهم نیست که حالا اسم ولایت را تعبدی بگذاریم، بحث سر این هست که در ولایت قصد قربت شرط زائد نیست، جزء الماهیة است، جزء هویتش است، ولی در صلاة شرط زائدش است، بنابراین ما ممکن است بگوییم که زکات مثل ولایت می‌ماند که اگر نفس مأمور به آورده بشود کفایت بکند، پس مقایسۀ با زکات برعکس مطلب آقای خویی نتیجه می‌دهد.

**شاگرد:** می‌خواهید بگویید روایت در مقام بیان نیست؟ که قصد قربت شرط است یا شرط نیست؟

**استاد:** دقت بحث را نکردید، بحث سر این است. بحث این است که مفروض این است که ما به وحدت سیاق قائل هستیم، اشکال اوّل را گذاشتیم کنار، یعنی گفتیم به هر نحوی مثلا ولایت واجب باشد زکات هم باید به همان نحو واجب باشد. آقای خویی می‌گوید در ولایت قصد قربت شرط است، ما می‌گوییم نه قصد قربت در ولایت شرط نیست، قصد قربت جزء مأمور به است، اصلا مقوم مأمور به است، ما همین را هم در زکات قائل می‌شویم، ذات مأمور به است قصد قربت، نه شرط مأمور به، ذات مأمور به است، وقتی ذات مأمور به هست ما در مورد زکات هم می‌گوییم چون ذات مأمور به آن خب، دقیقا برعکس نتیجه می‌گیریم.

**شاگرد:** وحدت سیاق بیان نمی‌کند که قاعدۀ قصد قربت باید وسط کشیده بشود، ؟؟؟ چه بسا شرط

**استاد:** نه، آن می‌گوید چرا این شکلی معنا می کنید؟ ما می‌گوییم وحدت سیاق اقتضاء می‌کند که همان گونه‌ای که ولایت هست، ولایت چه شکلی است؟ ولایت این هست که مأمور به آورده بشود کفایت می‌کند، زکات هم مأمور به آورده بشود کفایت می‌کند.

**شاگرد:** ؟؟؟

**استاد:** چرا این شکلی معنا می‌کنید؟ نه اینجوری معنا کنید، نه قصد قربت این چرا

**شاگرد:** ؟؟؟

**شاگرد:** هرچند در محضر بزرگان ؟؟؟ ولی مؤید این است که بفهمیم فرمایش شما کاملا صحیح است فرض کنیم حج یعنی قصد الی الله، بعد خدا به ما دستور بدهد حج برویم، در حاق حج تعبدیا خوابیده، چون یعنی الی الله بودن، ولایت هم یعنی پذیرش تبعیت شخصی من قبل الله این خودبخود تعبدی می‌شود

**استاد:** بله. یعنی تعبدیت ذات مأمور به است، نه شرط خارج از مأمور. یعنی مأمور به دو قسم ندارد، مأمور به بتواند تعبدی انجام شود، بتواند تعبدی انجام نشود.

**شاگرد:** همۀ اینها قربی است، اشتراک همۀ اینها قربی هست.

**استاد:** کی گفته وحدت سیاق این اقتضاء می‌کند؟ نه، وحدت سیاق اقتضاء می‌کند که به همان شکلی که او هست این هم باشد، آن شکل به چه جهت؟

**شاگرد:** قول بودن

**استاد:** قول بودن نه، به این جهت که مأمور به اگر اتیان بشود کفایت می‌کند.

**شاگرد:** صلاة الصوم

**استاد:** نه، بحث صلاة را نمی‌خواهم بگویم. یعنی می‌خواهم بگویم که یک مقایسه‌ای با صلاة بشود درست است، مقایسۀ با صلاة آن چیز زائد است می‌خواهم بگویم ولایت با صلاة فرق دارد. مقایسۀ با صلاة نتیجه می‌گیرد که قصد قربت را در زکات معتبر باشد.

**شاگرد:** فرقی که فرمودید کاملا درست است، می‌خواهم عرض بکنم آخرش ما نمی‌توانیم وحدت سیاق را بپذیریم، یعنی اشکال اوّل هنوز سر جایش هست، وحدت سیاق به هم می‌خورد در هر صورت، اگر ما بگوییم ولایت اقتضا می‌کند که هر کدام اینها را ذاتش را بیاورید آن وقت در صلاة

**استاد:** بله آن درست است. در نتیجه اینجا اصلا وحدت سیاق کاره‌ای نیست. یک نکتۀ دیگر حالا می‌خواهم بگویم، نکتۀ مهم‌تر این است که اصلا این بحث لغو است، حالا این همه بحث‌ها را کردیم چون چطور لغو است؟ به دلیل اینکه ما دو مرحله بحث داشتیم، یکی اینکه در حکم تکلیفی زکات آیا قصد قربت شرط هست یا شرط نیست، این مسلم است در حکم تکلیفی‌اش. شما شرطیتش در حکم وضعی را می‌خواهید نتیجه بگیرید، این قطعا دلیل نیست، نسبت به حکم تکلیفی که قطعا شرط است، یعنی من موظف هستم زکات را به خاطر بیاورم، این قطعا شرط اجماعی است مسلم است، اجماع در کل مسلمانان درش هست. ولی صحبت سر این هست که اگر با قصد قربت نیاورده باشم آیا آن حقی که فقرا دارند حق قیدش قصد قربت هست یا قیدش قصد قربت نیست، آن یک بحث دیگر است، دو تا بحث جدا از هم است، این چیزی که از این روایت استفاده می‌شود اینکه زکات دادن، زکات دادن باید با قصد قربت باشد ما هم قبول داریم، فعل، فعلی که از مکلف سر می‌زند که زکات دادن هست این باید با قصد قربت باشد درست است، ولی بنابراین اگر با قصد قربت انجام نداد معصیت کرده آن هم درست است، ولی حالا معصیت کرده ذمه‌اش فارغ نمی‌شد؟ این ملازمه ندارد. این دو تا بحث با هم جداست. یعنی آن چیزی که از این روایت فوقش آقای خویی استفاده می‌کنند یک امر مسلمی است، محل نزاع ما نیست، محل نزاع ما حکم وضعی زکات هست، این را حالا آقای هاشمی ببینید یک بحثی ایشان دارند جدا کردند این دو بحث را، خوب هم هست، باید هم جدا بشود، یک بحث بحث حکم تکلیفی هست، یک بحث بحث حکم وضعی است، می‌گوید اینها ادله‌هایشان، مثلا همین بحث‌ها را که می‌کند می‌گوید حداکثر اینها دلالت بکند در حکم تکلیفی‌اش دخالت دارد، حالا حکم تکلیفی‌اش روشن است مسلم است هیچ بحثی هم درش نیست، هیچ اختلافی هم نیست، اختلافی که هست در حکم تکلیفی است این است که این حدیث بُنِیَ الاسلام از این جهت به درد نمی‌خورد. عمدۀ وجهی که برای اعتبار قصد قربت هست بحث اجماع است، آقای هاشمی می‌گویند این اجماع فقط مربوط به جنبۀ تکلیفی‌اش است که خب مسلم است نه جنبۀ وضعی‌اش. ولی آن چیزی که به عنوان، این یک اشکال در مورد اجماع هست، یک اشکال مرحوم آقای منتظری دارند، ایشان می‌گویند این اجماع کأنّ اجماع تعبدی نیست برگرفته از کتاب‌های سنی‌هاست، به یک معنا نمی‌خواهند این اجماع را به عنوان دلیل بپذیرند، این یعنی یک بحث بحث حجیت اجماع هست که آقای منتظری مطرح می‌کنند، یک بحث بحث این هست که این اجماع در محل نزاع نیست در جای دیگر است. حالا آن کلام آقای منتظری را ما بعدا در موردش صحبت می‌کنیم آن باید مفصل صحبت کنیم آن بحث مهمی دارد. من حالا آن بیان آقای هاشمی را مطرح می‌کنم، ما حالا عبارتی که بحث اجماع مطرح هست در آن عبارت ناظر به حکم وضعی است، صرفا حکم تکلیفی نیست، چون استثناء کردند در مورد زکات اوزاعی را، اوزاعی گفته مثل سایر دیون می‌ماند و درش چیز نیست، آن تمثیلی که اوزاعی کرده در صحت زکات بدون قصد قربت است، این معنایش این است که آقایان دیگر می‌گویند اگر قصد قربت نباشد زکات صحیح نیست، نه اینکه عمل به وظیفه نشده، اصلا صحیح نیست واقع نمی‌شود. آن استدلالی که اوزاعی کرده این مثل سایر موارد دیون هست این ناظر به حکم تکلیفی نیست ناظر به حکم وضعی است. بنابراین اگر این اجماع درست باشد و مورد پذیرش باشد این ناظر به حکم تکلیفی صرف نیست ناظر به حکم وضعی است ولی حالا ببینیم آیا این درست هست یا درست نیست؟ آقای منتظری ایشان کأنّ می‌گویند چون این بحث قصد قربت و تعبدی بودن در کتب فقه مأثور، کتب قدمای ما هیچ نیامده بنابراین ما نمی‌توانیم به این اجماع تمسک کنیم. ببینید ما در بحث اجماع تقریب‌های مختلفی در اعتبار اجماع داریم، عمدۀ تقریبی که در اعتبار اجماع مهم هست دو تا تقریب است، یک تقریب تقریبی که شهید صدر دارد می‌گویند اجماع از این جهت اعتبار دارد که کاشف از ارتکاز متشرعه در زمان صدور روایات است، این یک. یک بیان بیان حاج آقاست، حاج آقا می‌فرمایند که اجماع به اعتبار تقریر معصوم علیه السلام اعتبار دارد، هر دوی این بیانات باید اجماع را متصل بکند به زمان معصوم علیه السلام، ارتکاز باید بالأخره به زمان معصوم برسد و بیان حاج آقا هم باید به زمان معصوم منتهی بشود، بحث این است توجه بفرمایید ما از کجا می‌توانیم احراز اتصال اجماع به زمان معصوم کنیم؟ حالا چه فتوای علما را بگوییم به عنوان یک فتوای صریح باید احراز اتصال کنیم، چه بحث ارتکاز. شهید صدر یک بحثی دارند در حلقۀ ثانیۀ حلقات در مورد نحوۀ احراز اتصال سیرۀ متشرعه به زمان معصوم. چند روش را اینجا دنبال می‌کنند من ندیدم الآن که در ذهنم هست در خود درس خارج‌های ایشان این بحث نیست، در حلقات دیدم، حالا یک بار دیگر باید مراجعه کنم ببینم در خود بحث خارج ایشان، ولی خود بیان ایشان آنجا هست. ایشان آنجا راه‌هایی برای احراز اتصال سیرۀ متشرعه به معصوم را دنبال می‌کنند یکی از راه‌هایش این است که ایشان می‌گویند که اگر نظر افرادی که متشرعۀ معاصر معصوم علیه السلام غیر از این بود حتما به گونۀ دیگری بود آن به ما واصل می‌شد، یک نوع در واقع لو کان لبان، یک چیزی شبیه آن. ایشان می‌گویند جایی که فرض کنید در مورد سیرۀ بر قبول معاطات، می‌گویند اگر قرار بود روش عملی افرادی که زمان معصوم علیه السلام بودند در معاملاتشان به غیر معاطات رفتار می‌کردند و با الفاظ می‌گفتند به دلیل اینکه این یک عمل مبتلا به است، مورد ابتلا هست، اگر او بود به ما می‌رسید و چون نرسیده یعنی یک بدیل اگر قرار بود نحوۀ سیرۀ متشرعه به این شکل باید بدیلی داشته باشد و آن بدیل باید به ما می‌رسید. این فتوای خاص اگر به این شکل نبود باید فتوا به یک شکل دیگری بود که آن شکل دیگر به ما می‌رسید و نرسیدن بدیل الفتوا دلیل بر این هست که خود این فتوا در زمان معصوم بوده، حالا یا سیره. این مطلب هم در مورد سیره هست هم در مورد فتوا، عرض کردم آن بیان شهید صدر در باب اجمال که ارتکاز هست بخواهیم دنبال کنیم شبیه بیان ایشان در سیرۀ متشرعه باید دنبال کنیم، اگر بیان حاج آقا را بخواهیم دنبال کنیم به این معنا بگوییم، بگوییم اینجا اگر علمای امامیۀ معاصر معصوم علیه السلام فتوایشان در بحث اشتراط قصد قربت در زکات غیر از فتوای عموم مسلمان‌ها بود باید به ما می‌رسید. اینکه هیچ فتوایی از فقهای امامیۀ معاصر ائمه نرسیده است این معنایش این است که فقهای امامیه فتوایشان همین هست. حالا این یک مکملی دارد این را فردا ان شاء الله بحث خواهم کرد. ببینید ما دو بیان داریم، یک بیان این هست که ما به فتوای فقهای امامیۀ معاصر معصوم تمسک کنیم، فقهای امامیه. یک بیان دیگر این هست که ما بگوییم خود فتوای فقهای عامه اگر ائمۀ معصومین نظرشان مخالف آن بود باید ردع می‌کردند این دو بیان باید از همدیگر تفکیک بشود اینها را حالا فردا در موردش یک توضیحی می‌دهم. این بیانی که الآن در این بحث بیشتر من می‌خواهم رویش تکیه کنم بیان اوّل است، بیان دوم اینکه اگر ائمۀ معصومین نظرشان بر خلاف نظر فقهای عامه باشد باید بیان می‌کردند این را می‌خواهم یک بحث مستقل من چون در ماه رمضان یک بحثی را شروع کردم در مورد نظارت روایات اهل بیت به فقه عامه، آنجا عرض کردم دو محور دارد، یک محورش این است که فقه اهل بیت در شناخت مراد یعنی ظهورات روایات تأثیر دارد بنابراین روایات ما چی می‌خواهد بگوید باید به فقه عامه مراجعه کنیم. این محور را یک مقداری در موردش صحبت کردیم. یک محور دیگر این هست که اگر در روایات ما چیزی بر ضد فتوای عامه نیامده باشد به معنای امضای عامه هست، این مرحلۀ دوم بحث بحث‌های مفصلی دارد که من نرسیدم مطرح کنم دلم می‌خواهد اگر ان شاء الله تعطیلات این درس تمام شد مثلا بعد از حج که برگشتیم اگر زنده بودیم این بحث و نکاتی که مربوط به این بحث هست یک ۴، ۵ جلسه‌ای در موردش صحبت کنیم. اینکه ما فردا محورمان این مرحلۀ اوّل است یعنی ما اجماع امامیه را اینجا می‌خواهیم معتبر بدانیم، به نظر ما آن بیان هم تام است، هم اجماع امامیه تام است هم فقه عامه که اینجا چیز هست آن تام است ولی آن بحث‌های کبروی‌اش و توضیحاتش در اینجا نمی‌گنجد آن را می‌گذاریم ان شاء الله بعداً به عنوان اصل موضوع در این جلسه بهش خواهیم پرداخت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد